

فارن آفرز

به پارسی



Foreign Affairs

تحول پارادایمی برای خاورمیانه



اندیشکده بهارستان

نکته:

این ترجمه هیچ‌گونه ارتباطی به عقاید، تفکرات یا دیدگاه‌های اعضای اندیشکده بهارستان ندارد و صرفاً به منظور ارائه خدمات علمی و پژوهشی به جامعه علمی-سیاسی کشور منتشر می‌شود. هدف از

انتشار این متن ارتقای سطح دانش و تبادل اطلاعات علمی در میان پژوهشگران، دانشجویان و علاقه‌مندان به مباحث تخصصی است. در این راستا، وفاداری به متن اصلی و دقت در انتقال مفاهیم به طور کامل حفظ شده است تا به‌ویژه در مواردی که پیچیدگی‌های مفهومی وجود دارد، اطمینان حاصل شود که مطالب به درستی و بدون تحریف منتقل شده‌اند.

برای ترجمه این متن، از ترکیب تکنولوژی‌های هوش مصنوعی و توانمندی‌های انسانی استفاده شده است. استفاده از هوش مصنوعی در این فرآیند به منظور تسریع در انجام کار و دقت بیشتر در انتقال مفاهیم از زبان مبدا به زبان مقصد بوده است، در حالی‌که نقش ترجمه انسانی به منظور حفظ نکات ظریف و فرهنگی و جلوگیری از هرگونه نقص احتمالی در فهم مطلب، تقویت شده است. این رویکرد نوآورانه نشان‌دهنده تعهد اندیشکده بهارستان به بهره‌برداری از فناوری‌های پیشرفته در راستای بهبود عملکرد و ارتقاء کیفیت پروژه‌های علمی و پژوهشی است.

سیاست‌های اندیشکده بهارستان همواره بر استفاده از فناوری‌های نوین و به‌روز در تمامی عرصه‌های علمی و پژوهشی تأکید داشته و در این مسیر، تلاش دارد تا با بهره‌گیری از ابزارهای مدرن، همکاری‌های علمی را تسهیل کرده و به ارتقای سطح دانش و پژوهش در سطح ملی و بین‌المللی کمک کند.



اندیشکده بهارستان

اندیشکده بهارستان

تحول پارادایمی برای خاورمیانه

چگونه ترامپ می‌تواند با تکیه بر دستاوردهای اسرائیل، ایران را در وضعیت ناپایدار نگه دارد؟

نویسنده: الیوت آبرامز
مترجم: بردیا فرهنگد

خاورمیانه‌ای که دونالد ترامپ رئیس‌جمهور آمریکا امروز با آن مواجه است خطرناک و فرصت‌هایی دارد که هشت سال پیش در آغاز اولین دوره ریاست‌جمهوری او وجود نداشتند. بزرگ‌ترین تهدیدها از پیشرفت ایران به سوی تسلیحات هسته‌ای و روابط نزدیک جمهوری اسلامی با روسیه و چین ناشی می‌شوند. بهترین فرصت‌ها از نابودی حزب‌الله و حماس توسط اسرائیل حملات موفق این کشور به ایران و فروپاشی رژیم بشار اسد در سوریه پدید آمده‌اند.

خطرهای بی‌تردید جدی هستند اما در مجموع فرصت‌های بالقوه بر تهدیدهای احتمالی برتری دارند. در واقع مدت‌هاست که خاورمیانه چنین محیط مساعدی برای منافع آمریکا فراهم نکرده است.

یک سال و نیم پیش سیاست خارجی ایران را می‌شد به‌طور بالقوه بسیار موفق دانست. برنامه تسلیحات هسته‌ای این کشور به‌طور پیوسته اورانیوم غنی‌شده تولید می‌کرد و تا سال ۲۰۲۴ به اندازه کافی برای ساخت چندین بمب ذخیره کرده بود. واشنگتن عمدتاً تحریم‌های خود علیه ایران را اجرا نمی‌کرد. چین حدود ۹۰ درصد نفت ایران را خریداری می‌کرد و وضعیت مالی رژیم را به‌طور چشمگیری بهبود بخشیده بود. روابط سیاسی و نظامی با چین و روسیه در حال گسترش بود. ایران از حمایت آن‌ها در برابر اقدامات شورای امنیت سازمان ملل برخوردار شده و از ارسال تسلیحات به مسکو درآمد و قدردانی کسب کرده بود. «حلقه آتش» متشکل از نیروهای نیابتی و متحدان ایران شامل حزب‌الله در لبنان حماس و جهاد اسلامی فلسطین در غزه شبه‌نظامیان شیعه در عراق و سوریه و حوثی‌ها در یمن مشکلی به نظر می‌رسید که اسرائیل قادر به حل آن نبود.

اما از آن زمان اسرائیل معادلات را تغییر داده است. حماس از تهاجم اسرائیل به غزه که پس از حملات این گروه در اکتبر ۲۰۲۳ رخ داد جان سالم به در برده و همچنان در آنجا تسلط دارد اما دیگر هرگز تهدید نظامی جدی برای اسرائیل نخواهد بود. اسرائیل رهبری حزب‌الله را نابود کرده و به لبنان فرصتی برای بازپس‌گیری حاکمیت خود داده است. رژیم

اندیشکده بهارستان

اسد سقوط کرده و بزرگراه تسلیحاتی که مدت‌ها از ایران از طریق سوریه به لبنان و به گروه‌های تروریستی و حامیان آن‌ها در غزه اردن و کرانه باختری امتداد داشت در حال بسته شدن است.

ترامپ می‌تواند از این شرایط بهره‌مند شود، اما تنها اگر دولتش از هدف سنتی واشنگتن در خاورمیانه یعنی «ثبات» دست بکشد و به جای آن برای تغییرات اساسی تلاش کند که امنیت ایالات متحده و متحدانش را افزایش دهد. طی دو دهه، آنچه سیاست‌گذاران آمریکایی «ثبات» می‌نامیدند، در واقع حفظ وضعیتی بود که غزه تحت کنترل کامل حماس، لبنان زیر سلطه حزب‌الله و برنامه هسته‌ای ایران در حال پیشرفت قرار داشت. واژه «فرسایش» برای این وضعیت مناسب‌تر بود، زیرا نفوذ آمریکا به تدریج کاهش می‌یافت و متحدان واشنگتن امنیت کمتری داشتند. اکنون آمریکا فرصتی دارد تا این روند را متوقف کرده و به سوی «تقویت» گام بردارد: یعنی حمایت از منافع و متحدان خود و تضعیف فعال دشمنانش. نتیجه منطقه‌ای خواهد بود که تهدیدها در آن کم شده و اتحادهای آمریکا نیرومندتر شوند.

تله تهران

بزرگ‌ترین مانع برای شکل‌گیری خاورمیانه‌ای بهتر، پیگیری ایران برای دستیابی به سلاح هسته‌ای است. ترامپ اکنون به صراحت اعلام کرده که ایالات متحده به ایران اجازه موفقیت در این مسیر را نمی‌دهد. رهبر انقلاب ایران، علی خامنه‌ای، که اکنون ۸۵ سال دارد، در حالی که به چهار سال آینده می‌اندیشد، ممکن است به این نتیجه برسد (و توصیه شود) که شتاب در ساخت بمب هسته‌ای تنها راه تضمین بقای رژیمش پس از اوست. ترامپ تأکید کرده که چنین اقدامی دقیقاً همان چیزی است که رژیم را به شدت در معرض خطر قرار می‌دهد، زیرا نه تنها انزوای بیشتری به دنبال دارد، بلکه در صورت نیاز، حمله نظامی آمریکا را نیز به همراه خواهد آورد. برای معتبر ساختن این تهدید بیش از گذشته، واشنگتن باید به‌طور علنی برنامه‌ریزی، آمادگی و تمرین برای چنین حمله‌ای را آغاز کند و این اقدام را با هماهنگی اسرائیل پیش ببرد.

ترامپ همیشه راه‌حل مذاکره را برای حل تنش میان آمریکا و ایران ترجیح داده و هنوز هم این دیدگاه را حفظ کرده است؛ هدف او از کمپین «فشار حداکثری» در سال‌های ۲۰۱۹-۲۰۲۰ تغییر رژیم نبود، بلکه دستیابی به توافقی جامع و جدید بود که جایگزین توافق ناکامل باراک اوباما در سال ۲۰۱۵ شود. همین هفته، ترامپ در حساب Truth Social خود نوشت که به جای حمله مشترک آمریکا و اسرائیل برای جلوگیری از دستیابی ایران

اندیشکده بهارستان

به سلاح هسته‌ای، «ترجیح می‌دهد توافقی صلح‌آمیز و تأییدشده برای برنامه هسته‌ای داشته باشد که به ایران امکان دهد به صورت مسالمت‌آمیز توسعه یابد و شکوفا شود.» ترامپ هنوز به این احتمال ضعیف دل بسته است که خامنه‌ای سالخورده، پس از دیدن فروپاشی استراتژی «حلقه آتش»، ارزیابی تحریم‌های اقتصادی سنگین و درک ناآرامی‌های داخلی مردمش، توافقی را بپذیرد که برنامه تسلیحات هسته‌ای را متوقف کند و حمایت مالی و تسلیحاتی از نیروهای نیابتی ایران را پایان دهد. اما او باید به همان اندازه از دام احتمالی خامنه‌ای هوشیار باشد: مذاکراتی ساختگی که واشنگتن را سال‌ها درگیر گفت‌وگوهای بی‌نتیجه کند، مذاکره‌کنندگان تهران با وعده‌های توخالی از یک توافق موفق و شاید جایزه صلح نوبل او را فریب دهند، در حالی که برنامه هسته‌ای ایران در پشت پرده به پیش می‌رود.

برای پرهیز از افتادن در این دام، ترامپ به درستی تحریم‌های شدید اقتصادی آمریکا را بازگردانده است که منابع ایران را محدود می‌کند. او همچنین باید آژانس بین‌المللی انرژی اتمی را ترغیب کند تا بازرسی‌های سخت‌گیرانه از تأسیسات ایران را مطالبه نماید. ترامپ باید بر این اصرار ورزد که ایران گام‌های فوری و ملموس برای نشان دادن کنار گذاشتن هدف هسته‌ای خود بردارد: برای مثال، با آغاز صادرات اورانیوم غنی‌شده تا ۶۰ درصد (یا کاهش سطح غنی‌سازی آن) و پذیرش بازرسی‌های آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در پایگاه‌های نظامی که ایران تاکنون از دسترسی آژانس به آن‌ها جلوگیری کرده است. اگر تهران تا تابستان امسال از انجام این اقدامات خودداری کند، ترامپ باید فرانسه و بریتانیا را تشویق کند تا مکانیزم «مکانیسم ماشه» شورای امنیت سازمان ملل را فعال کنند که همه تحریم‌های سازمان ملل پیش از توافق هسته‌ای ۲۰۱۵ را دوباره بر ایران تحمیل می‌کند؛ مکانیزمی که در آن توافق ایجاد شده و بریتانیا و فرانسه همچنان طرف آن هستند.

ایران ادعا خواهد کرد که فعال‌سازی این مکانیزم امکان مذاکره را از بین می‌برد، اما ترامپ نباید فریب این ترفند را بخورد. در صورت چرخش واقعی رژیم از توسعه تسلیحات هسته‌ای، همچنان می‌توان تحریم‌های سازمان ملل و آمریکا را در آینده لغو کرد. این واقعیت که هیچ کشوری تاکنون اورانیوم را تا ۶۰ درصد، همانند ایران، غنی‌سازی نکرده بدون آنکه به سلاح هسته‌ای دست یابد، یادآور دشواری متقاعد کردن ایران به ترک این مسیر است. این امر نیازمند تهدید معتبر نظامی است و شاید در نهایت واشنگتن را وادار به عملی کردن این تهدید کند.

اما ایالات متحده در مواجهه با ایران تنها نیست و اسرائیل تنها شریک آن در این مبارزه

اندیشکده بهارستان

نیست. متحدان آمریکا در منطقه همگی از خرابکاری و تجاوزگری ایران رنج می‌برند. تمایل دوستان عرب واشنگتن به مقابله با ایران متغیر بوده و به برآورد آن‌ها از قابل اعتماد بودن آمریکا بستگی دارد. برای مثال، مذاکرات عربستان با ایران که چین در مارس ۲۰۲۳ میانجی‌گری کرد، نشان‌دهنده تغییر اساسی در سیاست خارجی عربستان نبود، بلکه واکنشی دفاعی معقول در لحظه‌ای از ضعف ظاهری آمریکا بود. این اقدام عربستان نه تنها تردیدهایی درباره سیاست دولت بایدن در قبال ایران را نشان داد، بلکه ناکامی دولت ترامپ در واکنش به حمله ایران به تأسیسات کلیدی نفتی عربستان در اَبَقیق در سپتامبر ۲۰۱۹ را نیز برجسته کرد. اگر عربستان و دیگر کشورهای عربی تشخیص دهند که آمریکا اکنون تصمیم گرفته برنامه تسلیحات هسته‌ای ایران را متوقف کند و به تضعیف نیروهای نیابتی ایران ادامه دهد، سیاست‌های خود را متناسب با آن تنظیم خواهند کرد. در این صورت، تکرار همکاری‌ای که در آوریل ۲۰۲۴ رخ داد، زمانی که ایران صدها موشک به سوی اسرائیل شلیک کرد و این حمله تا حدی به دلیل کمک برخی کشورهای عربی به اسرائیل و آمریکا در دفع آن ناکام ماند برای واشنگتن آسان‌تر خواهد شد.

زمان بازاندیشی

با این حال، انتظاراتی که ترامپ از عربستان و دیگر کشورهای عربی می‌تواند داشته باشد، محدودیت‌هایی دارد. برای مثال، هنوز مشخص نیست که آیا عربستان سعودی می‌تواند به طور کامل به پیمان ابراهیم ملحق شود؛ پیمانی که ترامپ در دوره اول ریاست جمهوری خود میانجی‌گری کرد و روابط میان اسرائیل و چند کشور عربی را عادی‌سازی نمود. در طول جنگ غزه، دولت عربستان (و شخص ولیعهد محمد بن سلمان) از اظهارات مبهم درباره خودگردانی فلسطینی‌ها به سوی مطالبات صریح برای تشکیل دولت فلسطینی حرکت کرد.

اما واگذاری کرانه باختری به حاکمیت مستقل فلسطینی از نظر اکثر اسرائیلی‌ها پیشنهادی بازنده است. آن‌ها معتقدند خروج اسرائیل از غزه در سال ۲۰۰۵ شرایطی را ایجاد کرد که به حماس اجازه داد قدرت بیشتری کسب کند و در نهایت حمله گسترده خود در ۷ اکتبر ۲۰۲۳ را اجرا نماید. در موضوع فلسطین، پرکردن شکاف میان آنچه سعودی‌ها می‌گویند نیاز دارند و آنچه سیاستمداران اسرائیلی حاضر به ارائه آن هستند، به شدت دشوار خواهد بود.

با این حال، جایزه‌ای که سعودی‌ها برای عادی‌سازی روابط با اسرائیل به دنبال آن هستند، ارتباطی با فلسطینی‌ها ندارد: آنچه ریاض بیش از هر چیز می‌خواهد، توافق‌های دفاعی

اندیشکده بهارستان

با ایالات متحده است که به طور واقعی امنیت عربستان را تقویت کند. از آنجا که سازش میان اسرائیل و عربستان نه تنها خاورمیانه، بلکه روابط اسرائیل با کل جهان اسلام را تغییر خواهد داد، دولت ترامپ باید بررسی کند که تا کجا می‌تواند پیش برود. این دولت باید با اعضای هر دو حزب سیاسی آمریکا همکاری کند تا ببیند کدام اشکال از توافق‌های دفاعی آمریکا و عربستان می‌تواند تأیید کنگره را به دست آورد. یک معاهده مشابه ناتو یکی از گزینه‌هاست. گزینه دیگر می‌تواند تضمین محدودتری برای کمک دفاعی باشد، از جمله اعطای وضعیت متحد اصلی غیرناتو به پادشاهی عربستان و تضمین دسترسی آن به سامانه‌های تسلیحاتی پیشرفته.

در عین حال، بدون پذیرش مطالبه تشکیل دولت فلسطینی به عنوان هدفی زمان‌مند و ناگزیر، واشنگتن باید راه‌هایی بیابد تا ایده خودگردانی فلسطینی‌ها را برای اسرائیل کمتر تهدیدآمیز کند - حداقل در کرانه باختری. فساد، ناکارآمدی و عدم محبوبیت تشکیلات خودگردان فلسطین و نفوذ و محبوبیت حماس، به طور قابل فهمی باعث می‌شود اسرائیلی‌ها هرگونه افزایش خودگردانی فلسطینی را خطری برای خود بدانند. اما در هر سناریویی به جز الحاق کامل کرانه باختری توسط اسرائیل در قالب «راه حل تک‌دولتی» که اکثر اسرائیلی‌ها با آن مخالفند باید یک نهاد حاکم فلسطینی مشروع و شایسته وجود داشته باشد، هرچند لزوماً نه تشکیلات خودگردانی که در توافق اسلو ایجاد شده است. حضور حماس در خودگردانی فلسطینی برای اسرائیل و ایالات متحده قابل پذیرش نیست. دولت بایدن بارها از «تشکیلات خودگردان اصلاح شده» به عنوان بهترین راه حل سخن گفت، اما هیچ اقدامی برای تحقق آن انجام نداد. بیست سال پیش، دولت جرج دبلیو بوش (که من در آن خدمت می‌کردم) با موفقیت خواستار اصلاحات واقعی در تشکیلات خودگردان شد. ایالات متحده با جدیت برای انتصاب افرادی شایسته و پاکدامن (مانند سلام فیاض، که از ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۳ نخست‌وزیر تشکیلات خودگردان بود)، اجرای استانداردهای مدیریت مالی و برکناری برخی از فاسدترین اعضای جناح فتح در تشکیلات خودگردان فشار آورد. اکنون، ایالات متحده و کشورهای کلیدی عربی باید خواستار تغییرات مشابه از محمود عباس، رئیس تشکیلات خودگردان، شوند. این فشار می‌تواند بار دیگر به بهبود عملکرد تشکیلات خودگردان منجر شود. دولت ترامپ باید اصرار ورزد که متحدان عرب واشنگتن از نفوذ خود بر تشکیلات خودگردان بهره ببرند و پذیرش این خواسته‌ها را شرط تداوم حمایت آمریکا قرار دهند.

چه کسی از حرکت به سوی تشکیل دولت فلسطینی در سال‌های آینده دفاع کند و چه معتقد باشد که ایجاد دولت کامل فلسطینی خطرانی غیرقابل حل برای اردن، اسرائیل و خود

اندیشکده بهارستان

فلسطینی‌ها به دنبال دارد، همه طرف‌ها باید از هدف بهبود حکمرانی برای فلسطینی‌ها حمایت کنند. با این حال، هرگونه افزایش خودگردانی فلسطینی نیازمند تغییرات فوری در وضع موجود است. آژانس امداد و کار سازمان ملل (آنروا)، که کمک‌های بین‌المللی به فلسطینی‌ها را بر عهده دارد، به دلیل ارتباط با حماس کاملاً بی‌اعتبار شده و تعریف آن از «پناهندگان فلسطینی» به عنوان جمعیتی که با هر نسل پیوسته افزایش می‌یابد، با به رسمیت شناختن اسرائیل به عنوان یک دولت یهودی ناسازگار است. دولت ترامپ، که کمک مالی آمریکا به آنروا را قطع کرده، باید بر جایگزینی آن با همکاری آژانس‌های مؤثر سازمان ملل مانند برنامه جهانی غذا، یونیسف و کمیساریای عالی پناهندگان پافشاری کند.

اسرائیل باید در این تلاش مشارکت کند و قوانین خود را علیه شهرک‌نشینانی که به فعالیت‌های مجرمانه علیه فلسطینی‌ها دست می‌زنند، اجرا نماید، چه این اقدامات شامل نابودی محصولات کشاورزی باشد و چه خشونت علیه افراد. همچنین باید از اعلام زمین‌های کرانه باختری به عنوان قلمرو اسرائیل توسط گروه‌های شهرک‌نشین بدون پشتوانه قانونی یا تصمیم رسمی دولت جلوگیری کند.

پیشنهاد ترامپ مبنی بر اینکه ایالات متحده «غزه را تصاحب کند» و آن را بازسازی نماید در حالی که ساکنانش در جای دیگری زندگی کنند، پیچیدگی جدیدی به مناقشه اسرائیلی-فلسطینی افزوده است. این پیشنهاد به عنوان یک طرح عملی، غیرقابل اجرا به نظر می‌رسد. اما شاید بهتر باشد آن را نشانه‌ای از این واقعیت دانست که هیچ برنامه واقع‌بینانه‌ای برای غزه وجود ندارد. از سال ۲۰۰۵، زمانی که اسرائیل شهرک‌ها و نیروهای نظامی خود را از غزه خارج کرد، اسرائیل، ایالات متحده و سازمان ملل تلاش کردند با همکاری مقامات فاسد تشکیلات خودگردان، حماس را راضی نگه دارند. این رویکرد هیچ پیشرفتی به همراه نداشت و در نهایت به حملات ۷ اکتبر منجر شد. با وجود غیرمتعارف بودن ایده ترامپ، همین جسارت غیرمعمول آن ممکن است به بازنگری سازنده‌ای در استراتژی آمریکا و شاید سیاست‌های اعراب و اسرائیل منجر شود.

خاورمیانه جدید؟

در شمال اسرائیل، تضعیف حزب‌الله نباید به عنوان دستاوردی کامل تلقی شود، بلکه باید گامی اولیه به سوی خاورمیانه‌ای کاملاً متفاوت دیده شود. گام بعدی باید این باشد که ترامپ لبنان را در پیمان ابراهیم وارد کند. دهه‌هاست که سیاست آمریکا نهادهای ضعیف و فاسد لبنان را عادی و اجتناب‌ناپذیر پذیرفته است. واشنگتن همچنین شکلی

اندیشکده بهارستان

تحریف شده از ناسیونالیسم لبنانی را پذیرفته که اسرائیل را دشمن می‌داند، اما سلطه و تسلط ایران و سوریه بر لبنان را ستایش می‌کند. ترامپ باید از نیروهای مسلح لبنان بخواهد که حضور مسلحانه حزب الله در جنوب را متوقف کنند و مرزهای لبنان را برای جلوگیری از ورود تسلیحات ایرانی محافظت نمایند. اگر این نیروها نتوانند به طور کامل در جنوب لبنان مستقر شوند و روند خلع سلاح حزب الله را آغاز نکنند، واشنگتن باید کمک قابل توجه خود به ارتش لبنان را تعلیق کند.

منتقدان استدلال خواهند کرد که قطع حمایت از نیروهای مسلح لبنان جایگاه آن‌ها را تضعیف می‌کند. اما همان طور که تأمین مالی بی‌قید و شرط تشکیلات خودگردان نتیجه‌ای به همراه نداشت، حمایت بی‌چون و چرای ارتش نا کارآمد لبنان نیز تنها به هدر رفتن منابع هنگفت منجر شد، در حالی که حزب الله روز به روز قوی‌تر شد. ترامپ همچنین باید اصرار کند که لبنان با اسرائیل برای حل اختلافات مرزی خشکی و دریایی مذاکره کند. به بیان ساده، حمایت دیپلماتیک، سیاسی و مالی آمریکا از لبنان باید به تلاش این کشور برای بازپس‌گیری حاکمیت خود وابسته باشد. هرچه فشار بیشتری اعمال شود، از جمله از طریق همکاری آمریکا با کشورهای خلیج فارس و فرانسه، احتمال موفقیت رهبران لبنانی که خواستار ساختن دولتی پاسخگو و مستقل هستند، بیشتر خواهد شد.

در آن سوی مرز در سوریه، هنوز زود است که بدانیم پس از فروپاشی رژیم اسد چه نوع حکومتی شکل خواهد گرفت. اما برای دانستن هدف آمریکا در آنجا دیر نیست: شکل‌گیری حکومتی مشروع بر پایه رضایت عمومی که مداخله سوریه در لبنان را پایان دهد و با همه همسایگان خود، از جمله اسرائیل، صلح برقرار کند. حمایت آمریکا از هر دولت جدید سوری باید به اقدامات آن دولت بستگی داشته باشد، نه به سخنان رئیس‌جمهور احمد الشاره یا لباس‌های جدیدش به سبک غربی. آیا سوریه حضور روسیه را در دو پایگاه کلیدی مسکو در سوریه، یعنی پایگاه هوایی خمیمیم و پایگاه دریایی طرطوس، پایان می‌دهد یا به شدت محدود می‌کند؟ دولت شاره چگونه با اقلیت‌ها، به ویژه کردها و شبه‌نظامیان نیروهای دموکراتیک سوریه که آمریکا مدت‌هاست از آن‌ها حمایت می‌کند، رفتار خواهد کرد؟ آیا تلاش می‌کند جلوی ارسال پول و سلاح از سوی ایران به حزب الله از طریق خاک سوریه را بگیرد؟ رویکرد ترامپ باید بر اساس پاسخ به این پرسش‌ها شکل گیرد.

در این میان، خروج حدود ۲۰۰۰ سرباز آمریکایی مستقر در سوریه از سوی ترامپ بسیار نادرست خواهد بود، زیرا این نیروها برای مبارزه با گروه تروریستی داعش (معروف به ISIS) و نگهداری ده‌ها هزار نفر از جنگجویان سابق داعش و خانواده‌هایشان در بازداشتگاه‌ها حضور دارند. همچنین سیاست آمریکا باید حفظ شراکت واشنگتن با نیروهای دموکراتیک سوریه به رهبری کردها باشد تا زمانی که وضعیت این شبه‌نظامیان

اندیشکده بهارستان

(چه به عنوان نیرویی مستقل و چه به عنوان بخشی نیمه خودمختار از ارتش سوریه) و امنیت آینده آن‌ها تضمین شود.

اسرائیل با موفقیت حماس و حزب الله را تضعیف کرده است (هرچند آن‌ها را کاملاً نابود نکرده). اما حوثی‌ها، یکی دیگر از نیروهای نیابتی ایران، همچنان با سلاح‌های ایرانی کشتیرانی بین‌المللی و شناورهای نیروی دریایی آمریکا را در دریای سرخ تهدید می‌کنند. حوثی‌ها مدعی‌اند که در حمایت از فلسطینی‌ها عمل می‌کنند، اما مشخص نیست که تصمیم اخیرشان برای تعلیق اکثر حملات تنها به آتش بس در غزه مربوط می‌شود یا ترس از واکنش شدیدتر آمریکا در دوره ترامپ نیز در آن مؤثر بوده است. به هر حال، ترامپ باید به ایران اعلام کند که اگر هر شناور نیروی دریایی آمریکا آسیب ببیند یا هر آمریکایی با این سلاح‌ها زخمی یا کشته شود، آمریکا فوراً واکنش نظامی علیه ایران نشان خواهد داد. او همچنین باید به حوثی‌ها هشدار دهد که اگر حملاتشان به کشتیرانی بین‌المللی از سر گرفته شود، نیروهای آمریکایی تأسیسات آن‌ها را هدف قرار می‌دهند و جلوی همه محموله‌های تسلیحاتی که برایشان در نظر گرفته شده است را می‌گیرند.

وعده نادرست ثبات

روابط آمریکا با اسرائیل در دوره بایدن نقاط اوج و فرودهایی داشت. جو بایدن، رئیس‌جمهور، در حالی که از جنگ اسرائیل علیه حماس حمایت می‌کرد، برای جلب نظر منتقدان اسرائیل در جناح چپ (و حتی درون وزارت خارجه و کاخ سفید خود) مدام از نحوه اجرای جنگ توسط اسرائیل انتقاد می‌کرد، ارسال برخی کمک‌های نظامی آمریکا (از جمله بولدوزرهای زرهی و مهمات خاص) را به تأخیر انداخت و ده‌ها گروه و فرد از شهرک‌نشینان اسرائیلی را تحریم کرد. ترامپ به سرعت محموله‌های متوقف‌شده را آزاد کرد و تحریم‌ها را لغو نمود و نشان داد که دولت او به احتمال زیاد هرگز کمک نظامی به اسرائیل را متوقف یا عمداً کند نخواهد کرد. به هر حال، قدرت نظامی اسرائیل، توان آمریکا را تقویت می‌کند و منافع ایالات متحده را پیش می‌برد.

اما ترامپ نباید تنها به اعلام حمایت کامل از اسرائیل و مخالفت با سلاح هسته‌ای ایران بسنده کند. دهه‌ها این باور رایج بود که نزدیکی اعراب و اسرائیل تا حل مسئله فلسطین ناممکن است، اما پیمان ابراهیم ترامپ این باور را رد کرد. او امروز نباید به دنبال ثبات کاذب ناشی از بن‌بست بی‌پایان با ایران باشد، بلکه باید تحولی در منطقه ایجاد کند. تحولی که تخیرات به دست آمده توسط اسرائیل را با تضعیف حماس در غزه و حزب الله در لبنان تقویت کند، آسیب‌پذیری نظامی ایران را نشان دهد و زمینه را برای سرنگونی رژیم اسد فراهم سازد.

اندیشکده بهارستان

ایالات متحده اکنون فرصتی دارد تا ایران و متحدانش را در وضعیت ناپایدار نگه دارد. از آنجا که تنها راه حل واقعی برای مشکل جمهوری اسلامی فروپاشی آن است، آمریکا و متحدانش باید کمپین فشاری را به نمایندگی از مردم ایران - که بیش از هر خارجی خواستار پایان این رژیم هستند - به راه اندازند. این تلاش‌ها باید شامل افشای سرکوب‌ها و نقض حقوق بشر توسط رژیم و انجام جنگ سیاسی علیه آن باشد: انتقاد مداوم از ناکامی‌های اقتصادی و خشونت‌هایش، حمایت از همسایگان ایران در صورت تهدید از سوی این کشور، و کمک (آشکار و پنهان) به تلاش‌های ایرانیان برای اعتراض به رژیمی که اکثرشان آشکارا از آن بیزارند.

روابط رونالد ریگان، رئیس‌جمهور آمریکا، با اتحاد جماهیر شوروی یادآوری می‌کند که می‌توان با یک دولت دشمن مذاکرات عملی انجام داد بدون اینکه لبه تیز مبارزه ایدئولوژیک کند شود. یک رئیس‌جمهور آمریکایی می‌تواند با یک دشمن اقتدارگرا گفت‌وگو کند بدون اینکه وضوح اخلاقی را فدا کند یا حمایت از مردمی که برای رهایی از رژیم سرکوبگر تشنه‌اند و اغلب با وجود خطرات در خیابان‌ها تظاهرات می‌کنند، کنار بگذارد.

ایالات متحده باید همیشه این مذاکرات را تاکتیکی در مبارزه طولانی برای خاورمیانه‌ای صلح‌آمیز ببیند - هدفی که تا زمانی که جمهوری اسلامی با حکومتی مشروع از نگاه مردم ایران جایگزین نشود، محقق نمی‌شود؛ حکومتی که نیروهای نیابتی تروریستی، نفرت از آمریکا و اسرائیل، و میل به سلطه بر دیگر کشورهای منطقه را کنار بگذارد. تا آن روز، حضور نظامی آمریکا نباید کاهش یابد. برای تسریع در رسیدن به چنین روزی، ترامپ باید از مزیت‌های واشنگتن که بخش بزرگی از آن‌ها نتیجه اقدامات اسرائیل است، به حداکثر استفاده کند. در چهار سال، ترامپ می‌تواند خاورمیانه‌ای را به جا بگذارد که در آن دوستان واشنگتن بسیار قوی‌تر و دشمنانش بسیار ضعیف‌تر از همیشه باشند.

ارتباط



@Baharestan_ThinkTank



@Baharestan_ThinkTank



@Baharestan_ThinkTank



@Baharestan_TT



@Baharestan_TT

